

خواهند شد حزب کارگران جمهور ساخته شده بود از کارگران مرکز دو ما که طرف چپ گاد ها بودند و از سوسیالیست های جمهور که در بهار ۱۹۰۶ طلوع کردند هنگامیکه یکدسته از نویسندگان جرائد از حزب سوسیالیست انقلابی جدا شدند . ائتلاف این دو دسته تا ۱۹۱۷ باقی بود و از آن بعد صورت واحدی در کنگره پانروس اختیار کردند .

این جمعیت غالب اوقات با حزب کار ائتلاف میداشت و تشکیلاتش عبارت بود از يك کمیته مرکزی با ۴۸ نفر عضو که در کنگره پانروس انتخاب میشوند و شعب ولایتی و صنفی با کمیته های منتخبه که تنظیم عملیات محلی بعهده آنها است .

روزنامه ارگان این حزب متعدد بود از قبیل (حرف اهالی) (تمول روسیه) (فکر کارگران) (سوسیالیست جمهوری مسکو) و غیره .

بقیه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
دکتر حسینقلی قزلایاغ

«اثار انجمن ادبی ایران»

آقای میرزا محمد علیخان بامداد روشن عضو انجمن دریکی از جلسات اخیر موضوع اعتماد و زندگی استقلالی بدون اتکال بشیر را مطرح سخنرانی ساخت . تاکنون در این موضوع یکقصیده و يك قطعه در انجمن قرائت گردیده و اینک برای استفاده عمومی

درج میگردد .

(قصیده)

چشم امید از جهان بیوش سراسر
تکیه بخود کن که تکیه گاه نداری
رزم است انباز بزم و هیچکسی نیست
عالم خلقت جدالگاه شکفتی است
یکسره ذرات بهر خویش بکوش
هیچ نینند غیر خویشتن آری
قصه خودبینی است و خویش پرستی
از نظر دین نگاه مکن بقیامت
هر که در این گیر و داد تکیه بخود کرد
وانکه بخود تکیه در حیاة ندارد
این است آن جنبش حیاتی گیتی
فتح قوی و شکست آنکه ضعیف است
هست ثبات قوی و محو ضعیفان
کیست قوی آنکه متکی شده بر خویش
نیک نظر کن یکی بهالم حیوان
جانوران جز بخویش تکیه ندارند
دسته اندر زمین پا و پرواز
یگتن از آنها بدیگری نگشاید

حاجت خود را بدست خویش بر آور
یاری و یاور معبود در این شغب و شر
تا که برای تو یار گردد و یاور
خلق بچنگ و جدال جملگی اندر
از بنه خاک تا بکنبد اخضر
هر که بچنگ اندر است کور شد و کر
هیچ نپرسد برادری ژ برادر
تا شودت عرصه حیاة مصور
میشود البته کامیاب و مظفر
خاک ندامت کنند در آخر بر سر
آنکه طبیعت بدست اوست مسخر
گشته در این جنبش حیات مقرر
عادت این چرخ کرد گرد ستمگر
کیست ضعیف آنکه تکیه کرد بدیگر
کیفیت زندگی حیوان بتگر
زای و خاکی بزرگ و کوچک یکسر
دسته دیگر میان بحر شناور
چشم امیدار چه عاجز آید و مضطر

گوید مسئول زندگانی خویشم رزمگه من چه بحر باشد و چه بر
صبحدم از لانه جانور چو برآید راند در عرصه حیوة تصکاور
گاه بکوه اندر است و گاه بصحرا گه بکمر بسته گه بجوی گهی جر
لشکر دشمن هزارها بکمیش لیک نیندیشد از سیاهی لشکر
یک تنه با دشمنان نبرد نماید تکیه بخویش و بفضل خالق اکبر
شام گزاید بسوی خیمگه خویش سرمست ازفتح چون مبارز صفدر
شب کند او صبح با فراغت خاطر از ظفر و نصر کرده بالش و بستر
جانور این وطریق زندگیش این انسان از جانور چراست بکمر
لاف زنی که من اشرفم ز خلائق تاج شرف خود بخود گذاشته بر سر
لیکن در عرصه حیات نباشی جانوری بست را برابر و همسر
نیست شریف آنکه چشم دوخته بر غیر بلکه بچشم من است خوار و محقر
خاصه اگر مهد شرق پرورش داد بودش سستی و ضعف دایه و مادر
راستی از حال شرق خونشودم دل ملعبه غرب گشته است سرا ر
شرقی اندر خمار سستی اعصاب غرب گرفت از کف تقدم ساغر
از چه چنین گشته ز اتکالت خویش ذلت هر اتکالی است مقدر
تا که بخود تکیه در حیات نداری در کف ذلت چنین زبون شوی ایدر
یعنی همواره بنده وار اسیری غرب همواره تورا ست سید و سرور
یکنظر اندر فضای مملکت افکن نیک و بین این پراز نأسف منظر
دیده بینش گشای تا که بتحقیق ایران بینی خرابه زار نه کشور
از چه چنین گشته تیره بخت و سیاه روز رخت ازو بسته است فرهی و فر

زیرا شرط حیوة نیست در این ملک
 آنکه بخود متکی و آنکه بغیر است
 تکیه بخود کن در این جدال حیوتی
 پای بهر عاقبتی که بینی در پیش
 قلمز او اگر مانع است هان نه راسی
 همت انسان نگر که از سر دریا
 آنچه که اسلب زندگانی دنیا است
 ز آنچه عطای طبیعت است بحیوان
 چو د آن برتری خرد که بفروش
 جانوران را براه زندگی خویش
 لیک تورا مشکلات زندگی آسان
 لاجرم از مشکلات ساخته مغلوب
 این گنه از تست نز قصور طبیعت
 تربیت انکالی است که کرده
 غرب بخود تکیه کرده است از این رو
 غربی از عالم و سرای دیگر نیست
 تربیتش بر جهان تقدم بخشود
 خواهی اگر برتری تونیز چو غربی
 کوشش و جدیت است امر الهی
 اینک و ارونه گشته پیروی اما
 جنبش شخصی نبوده است میسر
 این دو نباشند در مصاف هم آور
 جز تو تورانیست پشت و تکیه دیگر
 بگذار از آن بفر جنبش بگذر
 از زبر او بیال همت بر پر
 بگذرد و کف پای او نشود تر
 داده طبیعت تورا و خالق داور
 بهر تورا داده اند بهتر و برتر
 تاج کرامت نهاده انسان بر سر
 هست همی مشکلات بیحد و بی مر
 گشته بنور همان همایون گوهر
 ور که نئی بهر زندگانی درخور
 تبلی تست نئی نحوست اختر
 چرخ تورا اندر این مبارزه چنبر
 مولی گردید و شرق یکسره چاکر
 نیست فرنگی هزار دستی و ده سر
 این شجر طیب این چنین شده مشر
 خواهی ناخواه باید آئی از این در
 تکیه بخود کردنت گفت بیمبر
 باز توئی مسلم و فرنگی کافر